

مربع ایدئولوژیک و مدل زمینه در رجزخوانی پهلوانی حماسه: نامتقارنی بازنمایی خود و دیگری و کارکرد سه‌گانه‌ی اقناعی

حمید تبریزی^۱، فروزان حق شناس گنابی^۲، غلام عباس ذاکری^۳

۱. دانشجوی دکتری، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد سیرجان، دانشگاه آزاد اسلامی، سیرجان، ایران

۲. استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد سیرجان، دانشگاه آزاد اسلامی، سیرجان، ایران

۳. گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد سیرجان، دانشگاه آزاد اسلامی، سیرجان، ایران

* ایمیل نویسنده مسئول: foroozanhaghshenasgatabi@iau.ac.ir

چکیده

این مقاله رجزخوانی پهلوانان را در پنج منظومه حماسی پشاهنامه‌ای، گرشاسب‌نامه، بانوگشاسب‌نامه، برزنامه، سام‌نامه و کوش‌نامه، بر اساس دو مفهوم «مربع ایدئولوژیک» و «مدل زمینه» در نظریه تحلیل گفتمان تئون ون‌دایک بررسی می‌کند. هدف پژوهش، تبیین چگونگی بازنمایی «خودی» و «دیگری»، رابطه آن با مناسبات قدرت و کارکردهای اقناعی رجز است. پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی انجام شده و داده‌ها از میان نمونه‌های رجز در پنج منظومه استخراج و بر اساس مؤلفه‌های بازنمایی خودی و دیگری، رابطه قدرت و کارکرد اقناعی تحلیل شده‌اند. یافته‌ها نشان می‌دهد بازنمایی «خودی» عمدتاً بر شواهد ارجاعی درون‌روایی، از جمله نسب، جایگاه و کارنامه رزمی، استوار است، درحالی‌که بازنمایی «دیگری» بیشتر از طریق برجسب‌گذاری، تمثیل و کلیشه‌سازی صورت می‌گیرد؛ الگویی که با منطق مربع ایدئولوژیک ون‌دایک همخوانی دارد. تحلیل مدل زمینه نشان می‌دهد رابطه قدرت عینی میان طرفین الزاماً با قدرت گفتمانی آنان منطبق نیست و گویندگان می‌توانند با توسل به منابع جایگزین مشروعیت، از جمله استدلال دینی و عقلانی، یا با بازتعریف موقعیت، این عدم تقارن را در سطح گفتار تغییر دهند. همچنین، تحلیل کارکرد اقناعی رجز سه کارکرد اصلی ارباب، مشروعیت‌بخشی اخلاقی و مدیریت روایی را آشکار می‌کند. در کارکرد سوم، رجز می‌تواند به‌جای تشدید رویارویی، برای تعویق نبرد، ایجاد تردید، پیشنهاد عقب‌نشینی یا بازتعریف معنای کش به کار رود. بر این اساس، رجز در حماسه پشاهنامه‌ای صرفاً نمایش لفظی قدرت نیست، بلکه گفتاری موقعیت‌مند است که از طریق بازنمایی خود و دیگری، تنظیم رابطه قدرت و هدایت کنش، در شکل‌دهی به فرایند اقناع و پیشبرد روایت نقش دارد.

کلیدواژه‌ها: تئون ون‌دایک، حماسه پشاهنامه‌ای، رجزخوانی، رابطه قدرت، مربع ایدئولوژیک، مدل زمینه.



شیوه استناددهی: تبریزی، حمید، حق شناس گنابی، فروزان، و ذاکری، غلام عباس. (۱۴۰۵). مربع ایدئولوژیک و مدل زمینه در رجزخوانی پهلوانی حماسه: نامتقارنی بازنمایی خود و دیگری و کارکرد سه‌گانه‌ی اقناعی. گنجینه زبان و ادبیات فارسی، ۴(۳)، ۲۲-۱.

© ۱۴۰۵ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۱۷ فروردین ۱۴۰۵

تاریخ بازنگری: ۱۱ شهریور ۱۴۰۵

تاریخ پذیرش: ۱۸ شهریور ۱۴۰۵

تاریخ چاپ اولیه: ۱۸ شهریور ۱۴۰۵

تاریخ چاپ نهایی: ۱ مهر ۱۴۰۵

The Treasury of Persian Language and Literature

The Ideological Square and Context Model in the Heroic Boasting of Epic Literature: Asymmetrical Representation of Self and Other and the Threefold Persuasive Function

Hamid Tabrizi¹, Forouzan Haghshenas Getabi^{2*}, Gholam Abbas Zakeri³

1. PhD Student, Department of Persian Language and Literature, Si.C., Islamic Azad University, Sirjan, Iran

2. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Si.C., Islamic Azad University, Sirjan, Iran

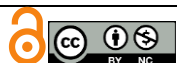
3. Department of Persian Language and Literature, Si.C., Islamic Azad University, Sirjan, Iran

*Corresponding Author's Email: foroozanhaghshenasgatabi@iau.ac.ir

Abstract

This article examines the heroic boasting (rajaz-khwani) of warriors in five post-Shahnameh epic poems—Garshasnameh, Banu Goshasnameh, Barzunameh, Samnameh, and Kushnameh—drawing on the concepts of the “ideological square” and the “context model” in Teun A. van Dijk’s theory of discourse analysis. The study aims to explain how the “Self” and the “Other” are represented, how these representations relate to power relations, and what persuasive functions heroic boasting performs. The research employs a descriptive–analytical method. Instances of heroic boasting were extracted from the five epics and analyzed in terms of the components of Self- and Other-representation, power relations, and persuasive functions. The findings indicate that the representation of the “Self” is primarily grounded in intranarrative referential evidence, including lineage, social status, and records of martial achievement, whereas the representation of the “Other” is constructed mainly through labeling, figurative comparison, and stereotyping; a pattern consistent with the logic of van Dijk’s ideological square. Analysis based on the context model demonstrates that the objective power relationship between the parties does not necessarily correspond to their discursive power, and that speakers may alter this asymmetry at the level of discourse by drawing on alternative sources of legitimacy, including religious and rational argumentation, or by redefining the situation. Furthermore, the analysis of the persuasive functions of heroic boasting reveals three principal functions: intimidation, moral legitimation, and narrative management. In its third function, heroic boasting may be employed not to intensify confrontation but to delay combat, induce doubt, propose withdrawal, or redefine the meaning of an action. Accordingly, heroic boasting in post-Shahnameh epic literature is not merely a verbal display of power; rather, it is situated discourse that contributes to the process of persuasion and the advancement of the narrative through the representation of Self and Other, the regulation of power relations, and the direction of action.

Keywords: *Teun A. van Dijk, post-Shahnameh epic literature, heroic boasting (rajaz-khwani), power relations, ideological square, context model*



How to cite: Tabrizi, H., Haghshenas Getabi, F., & Zakeri, G. A. (2026). The Ideological Square and Context Model in the Heroic Boasting of Epic Literature: Asymmetrical Representation of Self and Other and the Threefold Persuasive Function. *The Treasury of Persian Language and Literature*, 4(3), 1-22.

© 2026 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 06 April 2026

Revise Date: 02 September 2026

Accept Date: 09 September 2026

Initial Publish: 09 September 2026

Final Publish: 23 September 2026

مقدمه

پژوهش‌های توصیفی درباره رجز حماسی، هرچند در شناسایی ویژگی‌های زبانی، بلاغی و مضمونی این گونه گفتاری اهمیت دارند، به‌تنهایی نمی‌توانند به پرسش بنیادی‌تری پاسخ دهند: چرا رجز با بهره‌گیری از صورت‌های زبانی و بلاغی خاص، در موقعیت نبرد واجد قدرت اقناعی می‌شود و چگونه از طریق آن، ارزش‌ها و مناسبات قدرت در گفتمان حماسی بازتولید می‌گردد؟ پاسخ به این پرسش مستلزم عبور از توصیف صوری رجز و توجه هم‌زمان به سازوکارهای ایدئولوژیک، شناختی و موقعیتی آن است. در نظریه تحلیل گفتمان انتقادی تئون ون‌دایک، برای بررسی رابطه میان گفتمان، ایدئولوژی و موقعیت ارتباطی، دو مفهوم مربع ایدئولوژیک و مدل زمینه اهمیت ویژه‌ای دارند. مربع ایدئولوژیک الگویی برای تبیین نحوه بازنمایی قطبی‌شده «ما» و «آنها» است که در آن ویژگی‌های مثبت گروه خودی برجسته و ویژگی‌های منفی آن کم‌رنگ، و در مقابل، ویژگی‌های منفی گروه دیگر برجسته و ویژگی‌های مثبت آن کم‌رنگ می‌شود. مدل زمینه نیز به بازنمایی ذهنی مشارکت‌کنندگان از موقعیت ارتباطی مربوط است؛ بازنمایی‌ای که عناصری مانند مشارکت‌کنندگان، نقش‌ها و روابط آنان، اهداف کنش ارتباطی، زمان و مکان و سایر ویژگی‌های مرتبط با موقعیت را دربرمی‌گیرد و در تولید و تفسیر گفتمان نقش دارد. کاربست هم‌زمان این دو مفهوم در رجزخوانی پهلوانی امکان بررسی پدیده‌ای را فراهم می‌کند که در تحلیل‌های صرفاً بلاغی کمتر مورد توجه قرار گرفته است: رجز نه فقط درباره قدرت سخن می‌گوید، بلکه از طریق بازنمایی «خود» و «دیگری»، رابطه قدرت را نیز در سطح گفتمان تولید و تثبیت می‌کند. پهلوان در رجز با برجسته‌سازی تبار، توانایی، شجاعت و پیروزی‌های خود و، در مقابل، با کاستن از منزلت، توانایی یا مشروعیت هم‌اورد، نوعی تقابل ایدئولوژیک میان «خودی» و «دیگری» ایجاد می‌کند. باین‌حال، شدت و شکل این قطب‌بندی ثابت نیست و به موقعیت

ارتباطی، رابطه میان طرفین، هدف گوینده و مرحله رویارویی وابسته است. از این منظر، مدل زمینه می‌تواند توضیح دهد که چرا یک راهبرد مشابه در موقعیت‌های متفاوت، کارکردهای گفتمانی متفاوتی پیدا می‌کند.

پژوهش حاضر با تمرکز بر پیکره‌ای از رجزهای پنج منظومه حماسی پسا‌شاهنامه‌ای، یعنی گرشاسپ‌نامه، بانوگشسپ‌نامه، برزوانه، سام‌نامه و کوش‌نامه، می‌کوشد رابطه میان بازنمایی ایدئولوژیک، موقعیت ارتباطی و کارکرد اقناعی رجز را بررسی کند. در این چارچوب، سه پرسش اصلی دنبال می‌شود: نخست، بازنمایی «خودی» و «غیرخودی» در رجز از چه الگوی نامتقارنی پیروی می‌کند و این نامتقارنی چگونه با اصول مربع ایدئولوژیک ون‌دایک قابل تبیین است؟ دوم، چگونه مؤلفه‌های مدل زمینه، به‌ویژه رابطه قدرت، هدف کنش ارتباطی و موقعیت رویارویی، بر صورت‌بندی گفتمانی رجز تأثیر می‌گذارند و آیا قدرت عینی پهلوانان الزاماً با قدرت بازنمایی‌شده در گفتمان یکسان است؟ سوم، رجز، فراتر از کارکرد آشکار تهدید و ارباب، از چه سازوکارهایی برای اقناع حریف، تثبیت موضع گوینده و تأثیرگذاری بر مخاطبان بهره می‌گیرد؟

از این منظر، نوآوری پژوهش حاضر در آن است که رجز را نه صرفاً به‌عنوان گفتاری رزمی یا گونه‌ای از مفاخره، بلکه به‌مثابه کنشی گفتمانی بررسی می‌کند که در آن هویت، قدرت و رابطه «خود/دیگری» به‌صورت هم‌زمان و متأثر از موقعیت ارتباطی ساخته می‌شوند. چنین رویکردی می‌تواند درک دقیق‌تری از کارکرد رجز در حماسه‌های پسا‌شاهنامه‌ای و سازوکارهای اقناعی و ایدئولوژیک نهفته در آن فراهم آورد.

پیشینه پژوهش

کاربرد رویکرد تحلیل گفتمان ون‌دایک در پژوهش‌های ادبی فارسی، به‌ویژه در بررسی بازنمایی «خودی» و «دیگری»، سابقه‌ای چندساله دارد. از جمله پژوهش‌های مرتبط، حامدی شیروان و

زرقانی (۱) در مقاله «تحلیل داستان رستم و شغاد بر اساس مربع ایدئولوژیک ون‌دایک»، داستانی از شاهنامه فردوسی را بر اساس الگوی مربع ایدئولوژیک بررسی کرده‌اند. آنان نشان داده‌اند که در این روایت، از طریق راهبردهای گفتمانی، خطاهای گروه خودی کم‌رنگ و عیب‌های گروه دیگری برجسته می‌شود و، در مقابل، ویژگی‌های مثبت خودی برجسته و ویژگی‌های مثبت دیگری به حاشیه رانده می‌شود. این پژوهش از آن جهت با مقاله حاضر ارتباط مستقیم دارد که نشان می‌دهد مفهوم مربع ایدئولوژیک را می‌توان برای تحلیل سازوکارهای بازنمایی در روایت‌های حماسی کلاسیک نیز به کار گرفت؛ باین‌حال، موضوع آن رجزخوانی به‌عنوان یک گونه گفتاری مستقل نیست، بلکه کل روایت «رستم و شغاد» است.

در ادامه، میراحمدی و تجلی اردکانی (۲) در مقاله «تحلیل گفتمان اوصاف طبیعت و احوال اجتماع در اشعار مهدی اخوان ثالث بر اساس رویکرد ون‌دایک» با تکیه بر مربع ایدئولوژیک، چگونگی بازنمایی تقابل «خودی/دیگری» را در اشعار اخوان ثالث بررسی کرده‌اند. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که اخوان با برجسته‌سازی ویژگی‌های مثبت خودی و ویژگی‌های منفی دیگری و نیز کاهش تأکید بر ویژگی‌های منفی خودی و ویژگی‌های مثبت دیگری، تقابل‌های ایدئولوژیک مورد نظر خود را در قالب تصاویر و توصیفات طبیعی صورت‌بندی می‌کند. روش پژوهش آنان توصیفی - تحلیلی و مبتنی بر تحلیل محتوا و مطالعات کتابخانه‌ای بوده است.

پژوهش‌های دیگری نیز کاربرد الگوی ون‌دایک را در متون فارسی و دینی نشان داده‌اند. برای نمونه، حلاج‌زاده بناب، خلیفه‌لو و آقاگل‌زاده (۳) در پژوهشی با عنوان «توصیف و تحلیل ساخت‌های ایدئولوژیک در گفتمان دادگاه خانواده، زن‌های خواستار طلاق بر پایه دیدگاه ون‌دایک (۲۰۰۶): رویکرد زبان‌شناسی حقوقی» با بررسی اظهارات زنان خواستار طلاق، نشان داده‌اند که گویندگان

با استفاده از راهبردهای واژگانی، نحوی و بلاغی، کنش‌های مثبت خود و عملکردهای منفی همسرانشان را برجسته می‌کنند و در مقایسه با دو ضلع دیگر مربع ایدئولوژیک، کمتر به کم‌رنگ‌سازی ضعف‌های خود و ویژگی‌های مثبت طرف مقابل می‌پردازند. همچنین، نجفی ایوکی، محمودی و صیادی‌نژاد (۴) در مقاله «تحلیل گفتمان انتقادی خطبه ۱۰۸ نهج‌البلاغه بر اساس مربع ایدئولوژیک ون‌دایک» این الگو را برای تحلیل یک گفتار جنگی در نهج‌البلاغه به کار گرفته‌اند. یافته‌های آنان بر شکل‌گیری دو قطب «خودی» و «غیرخودی» و برجسته‌سازی ویژگی‌های مثبت جبهه خودی و ویژگی‌های منفی جبهه مقابل دلالت دارد. از این منظر، پژوهش مذکور به موضوع حاضر نزدیک است؛ زیرا متن مورد بررسی نیز ماهیتی تقابلی و جنگی دارد، هرچند موضوع آن رجز پهلوانی و مناسبات گفتمانی میان دو جنگاور نیست. مطالعات یادشده دو نکته را روشن می‌کنند: نخست، الگوی مربع ایدئولوژیک ون‌دایک در تحلیل متون ادبی و روایی فارسی، از شعر معاصر تا روایت حماسی کلاسیک، قابلیت کاربرد دارد؛ دوم، در متون تقابلی، بازنمایی نامتقارن «خودی» و «دیگری» می‌تواند در شکل‌دهی به معنا و جهت‌گیری گفتمان نقش داشته باشد. باین‌حال، پژوهش حامدی شیروان و زرقانی، که از نزدیک‌ترین مطالعات به موضوع حاضر است، به کلیت روایت «رستم و شغاد» می‌پردازد و پژوهش‌های دیگر نیز عمدتاً بر شعر معاصر، گفتمان‌های اجتماعی یا متون دینی متمرکزند. در این مطالعات، رجزخوانی پهلوانی به‌عنوان یک موقعیت ارتباطی خاص، رابطه قدرت میان دو گوینده و تأثیر این رابطه بر انتخاب راهبردهای بازنمایی، به‌صورت مستقل بررسی نشده است. در پژوهش‌های مربوط به رجز در حماسه‌های فارسی، توجه اصلی بیشتر به کارکردهای بلاغی، مفاخره، تحقیر حریف، شخصیت‌پردازی و نقش رجز در پیشبرد صحنه نبرد معطوف بوده است. در نتیجه، اگرچه پژوهش‌های پیشین زمینه‌های لازم را برای شناخت رجز و

نیز امکان تحلیل گفتمان ایدئولوژیک در متون حماسی فراهم کرده‌اند، پیوند هم‌زمان میان بازنمایی خودی و دیگری، رابطه قدرت و کارکرد اقناعی رجز همچنان نیازمند بررسی مستقل است. پژوهش حاضر با تکیه بر مربع ایدئولوژیک و مدل زمینه وندایک، این مسئله را در رجزهای پنج منظومهٔ پشاهانامه‌ای بررسی می‌کند و می‌کوشد نشان دهد که چگونه موقعیت ارتباطی و ادراک‌گوینده از مناسبات قدرت، صورت‌بندی تقابل خودی/دیگری و کارکرد اقناعی گفتار را شکل می‌دهد.

مبانی نظری

مربع ایدئولوژیک

در رویکرد اجتماعی - شناختی تئون وندایک، ایدئولوژی مجموعه‌ای از باورهای مشترک گروهی است که در شکل‌گیری نگرش اعضای گروه نسبت به خود و گروه‌های دیگر نقش دارد و از طریق گفتمان بازتولید می‌شود. از این منظر، گفتمان صرفاً وسیله‌ای برای انتقال اطلاعات نیست، بلکه در فرایند بازنمایی کنشگران، روابط اجتماعی و مرزهای میان گروه‌ها مشارکت دارد. یکی از صورت‌های مشخص این بازنمایی، قطب‌بندی میان «ما» و «آنها» است که در سطح گفتمان می‌تواند به برجسته‌سازی برخی اطلاعات و حذف یا کم‌رنگ‌کردن برخی دیگر بینجامد (5). وندایک برای توضیح سازمان ایدئولوژیک این قطب‌بندی، مفهوم «مربع ایدئولوژیک» را مطرح می‌کند. این الگو بر چهار راهبرد اصلی استوار است: تأکید بر ویژگی‌های مثبت خودی، تأکید بر ویژگی‌های منفی دیگری، کاستن از ویژگی‌های منفی خودی و کاستن از ویژگی‌های مثبت دیگری (6). این چهار راهبرد را نباید به‌منزلهٔ مراحل متوالی یا اجزایی همواره هم‌زمان در نظر گرفت؛ بلکه آنها جهت‌گیری‌هایی گفتمانی‌اند که تولیدکننده می‌تواند برحسب موضوع، مخاطب و موقعیت ارتباطی، برخی را برجسته‌تر از دیگران به کار گیرد.

در مطالعات فارسی نیز کاربرد این الگو نشان داده است که قطب‌بندی خودی/دیگری می‌تواند از طریق مجموعه‌ای از امکانات واژگانی، نحوی، بلاغی و معنایی تحقق یابد. حامدی‌شیروان و زرقانی در تحلیل داستان رستم و شغاد بر اساس مربع ایدئولوژیک وندایک نشان داده‌اند که روایت با برجسته‌سازی ویژگی‌های مثبت خودی و کاستن از جنبه‌های منفی آن، هم‌زمان عیب‌های دیگری را برجسته و وجوه مثبت او را کم‌رنگ می‌کند (1). در این نوع تحلیل، قطب‌بندی صرفاً در سطح صفات آشکار شخصیت‌ها باقی نمی‌ماند، بلکه از طریق نحوهٔ انتخاب و سازمان‌دهی اطلاعات روایی شکل می‌گیرد. همین الگو در تحلیل متون شعری نیز قابلیت شناسایی دارد. میراحمدی و تجلی اردکانی، در بررسی اشعار مهدی اخوان ثالث بر اساس رویکرد وندایک، نشان داده‌اند که شاعر از راه برجسته‌سازی عیب‌های «دیگری» و فروکاستن خطاهای «خودی» به سازمان‌دهی ایدئولوژیک متن می‌پردازد (2). در پژوهش یوسفی و هاشمیان درباره غزلیات هوشنگ ابتهاج نیز راهبردهای ایدئولوژیک وندایک در پیوند با قطب‌بندی سیاسی و اجتماعی شعر بررسی شده و نقش برجسته‌سازی، حاشیه‌رانی، کتمان و قطب‌بندی در شکل‌دهی به موضع گفتمانی شاعر نشان داده شده است (7).

مربع ایدئولوژیک در متون تقابلی، به‌ویژه گفت‌وگوهایی که دو طرف مواضع متفاوتی اتخاذ می‌کنند، صورتی آشکارتر پیدا می‌کند. پاشازانوس و رحیمی در تحلیل گفت‌وگوی حضرت موسی و فرعون، چهار ضلع مربع ایدئولوژیک را برای بررسی چگونگی بازنمایی دو قطب گفت‌وگو به کار گرفته‌اند و نشان داده‌اند که انتخاب و سازمان‌دهی اطلاعات در گفت‌وگو با موضع ایدئولوژیک گویندگان ارتباط دارد (8). نجفی‌ایوکی، محمودی و صیادی‌نژاد نیز در تحلیل خطبهٔ ۱۰۸ نهج‌البلاغه، برجسته‌سازی ویژگی‌های مثبت خودی و ویژگی‌های منفی دیگری را در کنار حاشیه‌رانی ضعف‌های خودی و ویژگی‌های مثبت دیگری بررسی کرده‌اند و

نشان داده‌اند که شدت و نحوه تحقق اضلاع مربع در ارتباط با اهداف گفتمانی متکلم تغییر می‌کند (4). کاربرست این چارچوب در گفتمان حماسی، مستلزم توجه به ویژگی خاص مفهوم «خودی» و «دیگری» در این متون است. در رجز پهلوانی، «خودی» و «دیگری» الزاماً به دو گروه اجتماعی ثابت محدود نمی‌شوند؛ این دو قطب ممکن است در سطح دو پهلوان، دو خاندان، دو سپاه، دو قوم یا حتی دو نظام ارزشی شکل گیرند. بنابراین، آنچه در رجز به‌عنوان خودستایی یا تحقیر حریف ظاهر می‌شود، می‌تواند در سطح گفتمانی به بازتعریف مرزهای ارزشی میان دو قطب بینجامد. پهلوان با برجسته کردن تبار، شجاعت، پیروزی‌های پیشین، مهارت رزمی یا وفاداری خود، هم‌زمان تصویری مطلوب از «پهلوان شایسته» عرضه می‌کند؛ در مقابل، نسبت‌دادن ترس، ناتوانی، بی‌اصالتی، شکست یا فرومایگی به هم‌اورد، جایگاه او را در قطب مقابل تثبیت می‌کند.

بر این اساس، در تحلیل رجز نمی‌توان هر نوع خودستایی را به‌صورت خودکار معادل ضلع نخست مربع و هر نوع تحقیر را معادل ضلع دوم دانست. از سوی دیگر، دو ضلع مربوط به کاهش جنبه‌های منفی خودی و جنبه‌های مثبت دیگری در رجز ممکن است به اندازه دو ضلع نخست آشکار نباشند. این عدم تقارن خود می‌تواند بخشی از سازمان ایدئولوژیک رجز باشد. گوییده ممکن است درصدد پاسخ‌گویی به ادعای برتری حریف برآید و با انکار یا توجیه آن، ضعف احتمالی خودی را به حاشیه براند؛ یا با انکار شجاعت و توان رزمی حریف، ویژگی مثبت او را بی‌اعتبار کند.

مدل زمینه

مربع ایدئولوژیک، جهت‌گیری بازنمایی «خود» و «دیگری» را توضیح می‌دهد، اما برای تبیین تفاوت میان موقعیت‌های گوناگون تولید یک گفتار، توجه به ساختار موقعیتی و شناختی ارتباط ضروری است. ون‌دایک در چارچوب اجتماعی - شناختی خود برای توضیح این مسئله از مفهوم مدل زمینه استفاده می‌کند. مدل

زمینه، بازنمایی ذهنی گوییده از موقعیت ارتباطی است؛ یعنی گوییده در تولید گفتار، موقعیت را صرفاً به‌صورت مجموعه‌ای از شرایط عینی دریافت نمی‌کند، بلکه آن را از منظر نقش خود، مخاطب، هدف ارتباطی، رابطه قدرت و دیگر ویژگی‌های مرتبط تفسیر می‌کند (6). از این منظر، میان زمینه به‌عنوان مجموعه‌ای از شرایط عینی و مدل ذهنی گوییده از آن شرایط تفاوت وجود دارد. حضور دو پهلوان در میدان نبرد، رابطه خویشاوندی یا دشمنی آنان، تفاوت جایگاه اجتماعی، مرحله نبرد و وضعیت پیروزی یا شکست، بخشی از موقعیت عینی‌اند؛ اما آنچه مستقیماً در تولید گفتار اثر می‌گذارد، بازنمایی گوییده از این عوامل است.

از این رو، مدل زمینه امکان تبیین یکی از ویژگی‌های مهم رجز را فراهم می‌کند. در تحلیل رجز، عناصر زمینه‌ای مانند هویت گوییده، هویت مخاطب، رابطه قدرت، هدف ارتباطی، مرحله رویارویی، وضعیت نبرد و حضور مخاطبان دیگر اهمیت پیدا می‌کنند. هر یک از این عوامل می‌تواند بر انتخاب راهبرد گفتمانی اثر بگذارد. برای مثال، خطاب مستقیم به حریفی هم‌تراز با تحقیر دشمنی شکست‌خورده از یک سنخ نیست؛ همان‌گونه که تهدید پیش از آغاز نبرد با تهدید پس از پیروزی بر حریف، از لحاظ کارکرد ارتباطی یکسان نیست. پژوهش‌های مبتنی بر رویکرد اجتماعی - شناختی ون‌دایک نیز بر رابطه میان ابزارهای زبانی و شرایط ارتباطی تأکید کرده‌اند. حلاج‌زاده بناب، خلیفه‌لو و آقاگل‌زاده در تحلیل گفتمان زنان خواستار طلاق نشان داده‌اند که گویندگان برای بازنمایی مثبت کنش‌های خود و منفی‌سازی کنش‌های طرف مقابل از مجموعه‌ای از ابزارهای واژگانی، نحوی و بلاغی استفاده می‌کنند و میزان استفاده از اضلاع مختلف مربع ایدئولوژیک یکسان نیست (3). این ناهمسانی نشان می‌دهد که تحلیل گفتمان ایدئولوژیک را نمی‌توان به شناسایی دو قطب مثبت و منفی محدود کرد؛ بلکه باید شرایطی را نیز در نظر گرفت که در آن گوییده به برجسته‌سازی یک وجه و حاشیه‌رانی وجهی دیگر دست می‌زند. در رجز پهلوانی

نیز رابطه قدرت، یک متغیر ثابت و بیرونی نیست که صرفاً از پیش تعیین شده باشد. پهلوانان در خلال گفت‌وگو می‌کوشند همین رابطه را تعریف کنند. معرفی خود به عنوان پهلوانی شکست‌ناپذیر، یادکرد پیروزی‌های گذشته، نسبت دادن ترس به حریف یا پیش‌بینی شکست او، تنها توصیف وضعیت موجود نیست؛ بلکه تلاش برای تثبیت تفسیری خاص از رابطه قدرت است. از همین رو، رجز را می‌توان یکی از عرصه‌های زبانی رقابت بر سر تعریف موقعیت دانست.

پیوند مربع ایدئولوژیک و مدل زمینه در رجزخوانی

مربع ایدئولوژیک و مدل زمینه در تحلیل رجز دو سطح مکمل را پوشش می‌دهند. مربع ایدئولوژیک مشخص می‌کند که گوینده چگونه ویژگی‌های خود و حریف را در دو قطب ارزشی متفاوت سازمان می‌دهد؛ مدل زمینه شرایط شناختی و ارتباطی انتخاب این بازنمایی‌ها را توضیح می‌دهد. به بیان دقیق‌تر، مربع ایدئولوژیک به پرسش «چه تصویری از خود و دیگری ساخته می‌شود؟» و مدل زمینه به پرسش «این تصویر در چه موقعیتی و متناسب با چه رابطه ارتباطی ساخته می‌شود؟» پاسخ می‌دهد.

این تمایز در تحلیل رجز اهمیت دارد؛ زیرا یک راهبرد زبانی واحد می‌تواند در زمینه‌های مختلف کارکردهای متفاوتی پیدا کند. برای نمونه، معرفی تبار و نیاکان ممکن است در یک رجز صرفاً بخشی از معرفی هویت باشد، اما در موقعیتی که حریف اصالت گوینده را زیر سؤال برده است، همان راهبرد می‌تواند به ابزاری برای بازسازی منزلت و پاسخ به تهدید هویتی تبدیل شود. به همین ترتیب، تهدید مستقیم ممکن است در برابر حریفی هم‌تراز کارکردی چالش‌گرانه داشته باشد، در حالی که در برابر حریفی شکست‌خورده، بیشتر به تثبیت پیروزی و تحقیر او بینجامد. تحلیل رجز بر اساس این دو مفهوم نیازمند توجه هم‌زمان به صورت بازنمایی و موقعیت بازنمایی است. در سطح نخست، باید مشخص شود که چه ویژگی‌هایی از گوینده برجسته و چه ویژگی‌هایی از

حریف منفی‌سازی شده است؛ در سطح دوم، باید روشن شود که این انتخاب‌ها با چه هدفی و در واکنش به چه وضعیت ارتباطی صورت گرفته‌اند.

کارکرد اقناعی رجز در چارچوب مربع ایدئولوژیک و مدل زمینه

در این چارچوب، اقناع در رجز به معنای صرف ترساندن حریف نیست. رجز با سازمان‌دهی اطلاعات درباره گوینده و هم‌اورد، می‌کوشد برداشت مخاطب از موقعیت نبرد را جهت دهد. خودستایی، تحقیر، چالش و تهدید، هر یک بخشی از این فرایندها و در ترکیب با یکدیگر می‌توانند تصویری خاص از وضعیت نبرد ایجاد کنند. گوینده با برجسته‌کردن توانایی‌های خود و کاستن از منزلت حریف، پیشاپیش رابطه قدرت را به نفع خویش صورت‌بندی می‌کند؛ سپس با چالش یا تهدید، مخاطب را در برابر پیامد پذیرش یا رد این صورت‌بندی قرار می‌دهد. از این منظر، کارکرد اقناعی رجز را می‌توان در سه سطح از یکدیگر متمایز کرد: اقناع حریف، تثبیت موقعیت گوینده در برابر مخاطبان حاضر، و تثبیت ارزش‌های گفتمان پهلوانی در سطح روایت. در سطح نخست، گوینده می‌کوشد حریف را به پذیرش برتری خود، عقب‌نشینی یا ورود به نبرد در شرایط روانی مطلوب خود وادارد. در سطح دوم، رجز منزلت پهلوان را در برابر همراهان و شاهدان نبرد تثبیت می‌کند. در سطح سوم، مجموعه ارزش‌هایی چون شجاعت، اصالت، وفاداری، قدرت رزمی و پابندی به حیثیت پهلوانی در قالب تقابل خود و دیگری بازتولید می‌شود. در چنین وضعیتی، مربع ایدئولوژیک به رجز امکان می‌دهد که برتری را بازنمایی کند و مدل زمینه تعیین می‌کند که این بازنمایی متناسب با کدام موقعیت ارتباطی و برای دستیابی به چه هدفی صورت گیرد.

چارچوب عملیاتی پژوهش

بر اساس مباحث پیشین، در پژوهش حاضر مربع ایدئولوژیک برای شناسایی شیوه بازنمایی «خودی» و «دیگری» و مدل زمینه برای تبیین رابطه این بازنمایی با موقعیت ارتباطی به کار گرفته می‌شود. در تحلیل هر نمونه، نخست قطب‌های خودی و دیگری و نحوه توزیع اطلاعات مثبت و منفی میان آن‌ها مشخص می‌شود؛ سپس راهبردهای برجسته‌سازی، حاشیه‌رانی، نفی، کتمان، توصیف کنشگر، واژگان‌گزینی، تعمیم، مبالغه و دیگر سازوکارهای مرتبط با بازنمایی بررسی می‌شوند. در مرحله بعد، این انتخاب‌ها با توجه به رابطه گوینده و مخاطب، وضعیت قدرت، هدف گفتار و مرحله رویارویی تفسیر می‌شوند.

بر این اساس، چهار ضلع مربع ایدئولوژیک در این پژوهش به صورت مقولات تحلیلی ثابت، اما نه الزاماً هم‌زمان و هم‌وزن، در نظر گرفته می‌شوند. میزان برجستگی هر ضلع، نوع راهبردهای به کاررفته و نسبت آن با مدل زمینه، مبنای مقایسه رجزها در پنج منظومه مورد مطالعه خواهد بود. در نهایت، از پیوند این دو سطح، کارکرد اقتناعی رجز در سه حوزه تغییر ادراک حریف، تثبیت جایگاه گوینده و بازتولید ارزش‌های گفتمان پهلوانی بازسازی می‌شود.

روش‌شناسی پژوهش

پژوهش حاضر از نظر هدف، بنیادی و از نظر روش، توصیفی - تحلیلی است و با رویکرد اجتماعی - شناختی و ن‌دایک انجام شده است. پیکره پژوهش شامل نمونه‌های رجزخوانی در پنج منظومه حماسی پشاهانامه‌ای، یعنی گرشاسپ‌نامه، بانوگشسپ‌نامه، برزنامه، سام‌نامه و کوش‌نامه، است. واحد تحلیل، هر رجز یا بند گفتاری مستقل در موقعیت رویارویی پهلوانان در نظر گرفته شد. تحلیل داده‌ها در سه مرحله انجام گرفت. نخست، شیوه بازنمایی «خودی» و «دیگری» بر اساس چهار ضلع مربع ایدئولوژیک و ن‌دایک، یعنی برجسته‌سازی ویژگی‌های مثبت خودی و منفی

دیگری و کاستن از ویژگی‌های منفی خودی و مثبت دیگری، بررسی شد. در این مرحله، شواهد بازنمایی در دو گروه ارجاعی - روایی، مانند نسب، کارنامه و کنش‌های پیشین، و ارزشی - تصویری، مانند لقب، صفت، تشبیه، استعاره و تمثیل، طبقه‌بندی شد. در مرحله دوم، یافته‌های حاصل با عناصر مدل زمینه، شامل هویت و جایگاه گوینده و مخاطب، رابطه قدرت، وضعیت نبرد و هدف ارتباطی، سنجیده شد تا نسبت میان قدرت عینی و صورت‌بندی گفتمانی رجز مشخص شود. در مرحله سوم، بر اساس مجموع این شواهد، کارکرد غالب هر رجز در سه مقوله ارباب، مشروعیت‌بخشی اخلاقی و مدیریت روایی تعیین شد. در مواردی که یک رجز بیش از یک کارکرد داشت، کارکرد غالب بر اساس غلبه شواهد گفتمانی و جایگاه آن در بافت روایی تعیین گردید.

یافته‌ها

نامتقارنی بازنمایی خودی و دیگری

عدم تقارن بازنمایی خودی و دیگری به تفاوت در شیوه ارزش‌گذاری، توصیف و اعتباربخشی به دو سوی تقابل گفتمانی اشاره دارد. در گفتمان‌های ایدئولوژیک، گوینده معمولاً خود و گروه وابسته به خویش را از طریق برجسته‌سازی ویژگی‌های مطلوب و دیگری را از طریق برجسته‌سازی ویژگی‌های نامطلوب بازنمایی می‌کند. با این حال، این تقابل الزاماً به یک شیوه واحد تحقق نمی‌یابد؛ «خودی» می‌تواند با استناد به کنش، پیشینه و دستاوردهای مشخص مشروعیت یابد، در حالی که «دیگری» از طریق برچسب‌گذاری، تعمیم و نسبت‌دادن صفات ارزشی بازنمایی شود. از این منظر، مسئله اصلی در تحلیل رجز نه صرفاً حضور هم‌زمان خودستایی و تحقیر، بلکه تفاوت در سازوکارهایی است که گوینده برای اعتباربخشی به خود و بی‌اعتبارسازی حریف به کار می‌گیرد. این تفاوت در پیکره حاضر، به‌ویژه در نسبت میان استناد به کارنامه پهلوانی و استفاده از برچسب‌های مقوله‌ای، نمود

آشکاری دارد. نمونه‌ای گویا از اعتباربخشی به «خودی» از طریق ارجاع به کارنامه مشخص، در رجز گرشاسب دیده می‌شود:

نگه کن که بر منهراس دلیر

چه آوردم از گرز و بازوی چیر

گرفتمش تنها چو جنگ آمدم

نه در جنگش از یار ننگ آمدم

(۹)

گرشاسب برای اثبات توانایی خود به کنشی مشخص، یعنی رویارویی و غلبه خویش بر منهراس، استناد می‌کند. بنابراین، خودستایی در این نمونه صرفاً بر ادعای کلی برتری استوار نیست، بلکه با کارنامه روایی پشتیبانی می‌شود.

در مقابل، بازنمایی «دیگری» در برخی نمونه‌ها از استناد به رفتار و کارنامه فردی فاصله می‌گیرد و بر برجسب‌گذاری و تعمیم مقوله‌ای متکی می‌شود. رجز گرشاسب خطاب به بهو نمونه‌ای روشن از این الگوست:

نباشد دل هندو از حيله پاک

نه نیز از سیه‌روی آیدش باک

ز کُژران ره راست هرگز نخواست

نه کس دُم روپاه دیدست راست

(۹)

در این نمونه، ویژگی‌هایی مانند «حيله‌گری» و ناراستی نه از طریق اشاره به رفتار مشخص بهو، بلکه از طریق انتساب آن‌ها به گروهی که وی بدان منسوب شده است، صورت‌بندی می‌شود. در نتیجه، میان دو شیوه بازنمایی تقابل شکل می‌گیرد: خودی با ارجاع به کنش و کارنامه معرفی می‌شود، در حالی که دیگری با نسبت‌دادن ویژگی‌های ارزشی و کلی به یک مقوله هویتی بازنمایی می‌شود. این نامتقارنی را می‌توان با اصل برجسته‌سازی مثبت خودی و برجسته‌سازی منفی دیگری در مربع ایدئولوژیک و ن‌دایک تبیین کرد.

از سوی دیگر، در پیکره، نمونه‌های روشنی از کوچک‌نمایی ویژگی‌های منفی خودی بسیار محدود است. در بسیاری از رجزها، ضعف یا کاستی گوینده نه انکار یا توجیه می‌شود، بلکه اساساً در ساخت گفتار مجال طرح نمی‌یابد. از این منظر، راهبرد غالب نه «کاهش» ویژگی منفی خودی، بلکه حذف آن از فرایند بازنمایی است. این وضعیت در تقابل با نمونه‌ای است که بیکاو در پاسخ به تحریک تیو، آشکارا به ترس و پرهیز از نبرد اعتراف می‌کند:

ز پیکار بد دل هراسان بود

به نظاره بر جنگ آسان بود

... نگاه داشتن سر که نام و لاف

از آن به که دادن به باد از گزاف

(۹)

اعتراف مستقیم بیکاو به هراس، در مقایسه با الگوی غالب رجزها، وضعیتی استثنایی ایجاد می‌کند؛ زیرا گوینده برخلاف انتظار از گفتار خودستایانه، ویژگی منفی خود را پنهان نمی‌کند. با این حال، این اعتراف در ادامه با توجیهی اخلاقی همراه می‌شود و تصمیم به پرهیز از نبرد را از «ترس» به «پرهیز از گزاف‌گویی و حفظ جان» نزدیک می‌کند. از این رو، این نمونه را نمی‌توان مصداق کامل کوچک‌نمایی ویژگی منفی خودی دانست، بلکه باید آن را موردی از آشکارسازی ضعف و سپس بازتفسیر ارزشی آن تلقی کرد. دانسته‌های بررسی‌شده نشان می‌دهد مربع ایدئولوژیک در رجزهای این پیکره به‌صورت متقارن و کامل تحقق نمی‌یابد. برجسته‌سازی ویژگی‌های مثبت خودی و ویژگی‌های منفی دیگری دو راهبرد فعال و پرتکرارند، در حالی که کوچک‌نمایی ویژگی‌های منفی خودی عمدتاً از طریق حذف یا عدم طرح آن‌ها تحقق می‌یابد. بنابراین، الگوی بازنمایی در رجز بیش از آنکه چهار ضلع مربع ایدئولوژیک را با وزن یکسان فعال کند، بر دو قطب اصلی «اثبات برتری خود» و «کاهش منزلت حریف» تمرکز دارد. این نامتقارنی، یکی از ویژگی‌های مهم گفتمان رجز را آشکار می‌کند

که رجزخوانی نه صرفاً گزارش ویژگی‌های دو طرف، بلکه فرایند زبانی بازتنظیم رابطه ارزش و قدرت میان پهلوانان است.

رابطه قدرت: بازتعریف نامتقارنی واقعی از طریق گفتار

رابطه قدرت در موقعیت رجز را نمی‌توان صرفاً بر اساس برتری نظامی، سیاسی، جسمانی یا سابقه پهلوانی دو طرف تعیین کرد. در گفتار رجز، گوینده می‌تواند با تکیه بر منابع مختلف مشروعیت و اعتبار، معنای این برتری را تغییر دهد و موقعیت خود را در برابر حریف به گونه‌ای دیگر صورت‌بندی کند. از این منظر، میان قدرت عینی و قدرت گفتمانی الزاماً انطباق کامل وجود ندارد. مدل زمینه وندایک امکان بررسی همین فاصله را فراهم می‌کند؛ زیرا موقعیت ارتباطی را نه بازتاب مستقیم وضعیت بیرونی، بلکه حاصل بازنمایی ذهنی گوینده از روابط، اهداف و امکانات موجود در موقعیت گفتار می‌داند. در رجزهای بررسی‌شده، این بازتعریف قدرت از مسیرهای متفاوتی صورت می‌گیرد.

نمونه نخست در کوش‌نامه دیده می‌شود. آتبین در موقعیتی فرودست قرار دارد؛ کوش او را به خیانت متهم کرده و از نظر سیاسی و نظامی دست بالا را دارد. آتبین در چنین وضعیتی به جای تهدید مستقیم و استناد به توان نظامی، رجز خود را در قالب تمثیلی مبسوط، یعنی داستان نهنگ ناسپاس و ساریان نیکوکار، بیان می‌کند و فرجام حریف را به عدالت الهی پیوند می‌زند:

از این بی‌گمانم که پروردگار

نه تا دیر، کآید همین روزگار

مر این تخمه را شهریاری دهد

شما را غم و سوگواری دهد

(10)

در این نمونه، منبع اعتبار گفتار از توان رزمی به مشروعیت اخلاقی و دینی انتقال می‌یابد. آتبین با پیش‌بینی دخالت پروردگار و تغییر آینده قدرت، موقعیت فرودست کنونی خود را در افق آینده بازتعریف می‌کند. بنابراین، ضعف عینی او مانع از صورت‌بندی

گفتاری موضعی مقتدرانه نمی‌شود؛ بلکه گوینده منبع دیگری برای اعتباربخشی به ادعای خود می‌یابد.

نمونه دوم در برزنامه، از مسیر متفاوتی شکل می‌گیرد. در رویارویی پیلسم و زال، تفاوت سنی به‌عنوان یکی از محورهای نامتقارنی قدرت وارد گفت‌وگو می‌شود. پیلسم با اشاره به پیری زال می‌کوشد این تفاوت را به نشانه‌ای از ضعف پهلوانی تبدیل کند:

نترسی که آبی به میدان جنگ؟

خمیده ز پیری به کردار چنگ

(11)

زال در پاسخ، اصل این تفاوت را انکار نمی‌کند، بلکه معنای آن را تغییر می‌دهد:

به پیری کنون آنت آرم به روی

که دیگر نیایدت رزم آرزوی

(11)

کهولت از یک نشانه بالقوه ضعف به عاملی برای تثبیت اقتدار گوینده تبدیل می‌شود. زال به‌جای دفاع از خود در چارچوبی که حریف تعیین کرده است، معنای همان ویژگی را دگرگون می‌کند و بدین‌گونه محور نامتقارنی را به سود خود بازآرایی می‌نماید. در سام‌نامه، بازتعریف قدرت از مسیر دیگری صورت می‌گیرد. قهقهم پس از نوشیدن شراب با گزافه‌گویی خود را برترین پهلوان معرفی می‌کند:

که چون من نباشد به گیتی کسی

شکستم سر و دست و گردن بسی

(9)

سام در برابر این ادعا وارد رقابت مستقیم در لاف و خودستایی نمی‌شود:

چه داری بدین‌گونه لاف و گزاف

هنر باید از مرد جنگی نه لاف

نگوید خردمند از خویشتن

به هر جا هنر خود بگوید سخن

(9)

در ظاهر، این پاسخ صرفاً نکوهش لاف‌زنی است؛ اما در سطح گفتمانی، سام با امتناع از پذیرش چارچوب رقابتی حریف، خود را در جایگاهی قرار می‌دهد که برای اثبات برتری خویش به خودستایی نیاز ندارد. بدین ترتیب، خویشنداری گفتاری خود به ابزاری برای تثبیت منزلت پهلوانی تبدیل می‌شود.

نمونه چهارم در بانوگشسب‌نامه، به رابطه میان قدرت و شناخت هویت مربوط است. در رویارویی بانو با رستمی که هویت خود را آشکار نمی‌کند، رستم با ناشناس ماندن و طرح تسلیم داوطلبانه، از فعال شدن منزلت شناخته‌شده خویش در صحنه نبرد جلوگیری می‌کند:

کنون گر بخواهید جان در بدن

خود آید آسان به نزدیک من

که تا من ببندم شما را دو دست

برم پیش آن شاه یزدان‌پرست

(11)

در این وضعیت، پنهان ماندن هویت رستم موجب می‌شود رابطه قدرت بر اساس شناخت پیشین از پهلوانان شکل نگیرد. بنابراین، ناشناس ماندن او را می‌توان راهبردی برای تعلیق موقت نامتقارنی شناخته‌شده دانست؛ زیرا اگر هویت رستم آشکار باشد، پیشینه پهلوانی او از همان ابتدا رابطه دو طرف را تحت تأثیر قرار می‌دهد. این نمونه‌ها نشان می‌دهند رابطه قدرت در رجز الزاماً از موقعیت عینی شخصیت‌ها به گفتار منتقل نمی‌شود. آتبین با توسل به مشروعیت دینی، زال با بازتعریف معنای پیری، سام با امتناع از ورود به رقابت لاف‌زنانه و رستم با پنهان کردن هویت، هر یک به شیوه‌ای متفاوت رابطه قدرت را در سطح گفتار بازصورت‌بندی می‌کنند. بنابراین، مدل زمینه در تحلیل رجز نشان می‌دهد که قدرت

گفتمانی صرفاً انعکاس قدرت عینی نیست، بلکه می‌تواند در فرایند

گفت‌وگو، رابطه موجود را تثبیت، تعلیق یا بازتعریف کند.

۳-۵. کارکرد اقناعی: فراتر از ارباب

رجز در موقعیت نبرد صرفاً برای ایجاد ترس در حریف به کار نمی‌رود. گفتار پهلوانی می‌تواند با تعیین نتیجه نبرد، توجیه اخلاقی کنش، تغییر موضع حریف یا حتی تنظیم زمان و مسیر رویدادهای داستان، بر مخاطب اثر بگذارد. از این منظر، کارکرد اقناعی رجز را باید در پیوند با هدف گفتار و موقعیت روایی آن بررسی کرد. تحلیل پیکره پژوهش سه کارکرد ارباب، مشروعیت‌بخشی اخلاقی و مدیریت روایی را به شکلی متمایز، اما مرتبط، نشان می‌دهد:

الف) ارباب

در نخستین سطح، رجز با بازنمایی پیروزی‌گوینده و شکست قطعی حریف، می‌کوشد پیش از رویارویی یا در جریان آن، اراده طرف مقابل را تضعیف کند. توصیف خشونت آینده یا بازنمایی نتیجه نبرد به عنوان امری تحقق‌یافته، از شگردهای این نوع گفتار است. پاسخ رستم به پیلسم نمونه‌ای روشن از این کارکرد است:

کفن دوز بود آن‌که جوشنت دوخت

بر این آتش کین روانت بسوخت

کنون گور تو کام شیران شده‌ست

همان خاک تو دشت ایران شده‌ست

(11)

رستم در این رجز، سرنوشت پیلسم را نه به صورت احتمال، بلکه همچون واقعیتی تحقق‌یافته بیان می‌کند. به کارگیری صورت‌های فعلی گذشته در توصیف فرجام نبرد، امکان تردید در نتیجه آن را کاهش می‌دهد و شکست حریف را از یک احتمال به امری قطعی تبدیل می‌کند. از این طریق، گفتار پیش از آنکه بر بدن حریف اثر بگذارد، بر ادراک او از امکان پیروزی تأثیر می‌گذارد.

در گرشاسپ‌نامه، دامنه ارباب از شخص حریف فراتر می‌رود و کل ساختار نظامی او را دربرمی‌گیرد. گرشاسپ در خطاب به

افریقی، ضمن تهدید مستقیم شخص او، توان مقاومت سپاهش را نیز نفی می‌کند:

بکوبم به گرز گران سرت پست

کنم رخس از خون برو تیغ و دست

نیرزی تو و هر چه لشکرت پاک

بر زخم گرزم به یک مشت خاک

(9)

در این نمونه، تهدید متوجه یک فرد نیست، بلکه از «تو» به «هر چه لشکرت» گسترش می‌یابد. بدین ترتیب، گوینده با نفی ارزش و توان نظامی سپاه، امکان مقاومت را در سطح جمعی نیز منتفی جلوه می‌دهد. تعبیر «به یک مشت خاک» با تقلیل سپاه به عنصری ناچیز و بی‌مقدار، فاصله قدرت میان دو طرف را تشدید می‌کند. بنابراین، ارباب در اینجا از تهدید جسمانی فردی به بی‌اعتبارسازی توان جمعی دشمن گسترش می‌یابد و از این طریق، نه تنها شخص مخاطب، بلکه نیروهای وابسته به او نیز در موقعیتی فرودست بازنمایی می‌شوند.

ب) مشروعیت‌بخشی اخلاقی

کارکرد اقناعی رجز در سطح دوم، به توجیه اخلاقی رویارویی مربوط می‌شود. در این موارد، گوینده تنها در پی ترساندن حریف نیست، بلکه می‌کوشد تصویری از او ارائه دهد که کنش خشونت‌آمیز علیه وی را در چارچوب ارزش‌های حماسی موجه جلوه دهد. رجز قارن خطاب به مردان خوره نمونه‌ای از این شیوه است:

خروشان بر آن نامور حمله کرد

همی تاخت باره، همی گشت مرد

چنین تا به مردان خوره رسید

بدو گفت کای دیوزاده پلید

از ایران زمین روی برگاشتی

چنان شاه را خوار بگذاشتی

براندی به یک‌باره از بود و زاد

شدی پیشکار یکی دیوزاد

(10)

برچسب «دیوزاده» حریف را از جایگاه یک پهلوان عادی خارج می‌کند و او را در قلمرو موجودات اهریمنی قرار می‌دهد. در نتیجه، تقابل پیشرو نه صرفاً نبرد دو انسان، بلکه مواجهه پهلوان با موجودی معرفی می‌شود که در نظام ارزشی روایت، شایسته طرد و مبارزه است. همین سازوکار در نمونه‌هایی از کلیشه‌سازی قومی نیز دیده می‌شود؛ با این تفاوت که در آنجا ارزش‌گذاری منفی از فرد فراتر می‌رود و به یک مقوله هویتی تعمیم می‌یابد.

نمونه دیگری از همین سازوکار در رجز شاه چین خطاب به آتیین در کوش‌نامه دیده می‌شود:

شه چین چو با لشکر آن‌جا رسید

چنان ساخته آتیین را بدید

هم از پشت شبرنگش آواز داد

که ای بدکنش ریمن بدنژاد

در این بیشه چندی توانید بود

چو آمد زمانه، ز چاره چه سود

سوی ره شتابد ز سوراخ مار

چو از وی برآرد زمانه دمار

چو بر آتیین افکنم چشم خویش

برانم بر او بی‌گمان خشم خویش

به جان برادر که شاه من است

به هر کار پشت و پناه من است

که زنده نمانم ز جمشیدیان

سواری که بندد به کینه میان

شما را همه پیش این شوربخت

بیاویزم از شاخ‌های درخت

گشم هر گره را به پادافرهی

فرستم به شهری سر هر مهی

(10)

در این بخش نیز لقب‌دهی آغازین پیش از هرگونه شرح توانایی یا بیان تهدید قرار گرفته است. ترکیب‌هایی مانند «بدکنش» و «بدنژاد» هم‌زمان دو سطح از داوری را فعال می‌کنند: نخست، سطح اخلاقی که مخاطب را دارای کردار ناپسند معرفی می‌کند و دوم، سطح هویتی که عیب را نه به رفتار فردی، بلکه به سرشت و تبار او نسبت می‌دهد. بدین ترتیب، دشمن نه فردی است که ممکن است مرتکب خطا شده باشد، بلکه شخصیتی معرفی می‌شود که فساد در ذات و بنیاد او جای گرفته است.

جایگاه این عناوین در آغاز رجز اهمیت ویژه‌ای دارد؛ زیرا چارچوب تفسیری مخاطب را پیش از دریافت سایر بخش‌های سخن تعیین می‌کند. گوینده ابتدا ارزش اخلاقی طرف مقابل را مخدوش می‌سازد و سپس تهدید یا اعلام برتری خود را مطرح می‌کند. در واقع، تهدید پس از آنکه مخاطب در جایگاه «ناحق» قرار گرفت، مشروعیت بیشتری پیدا می‌کند. این ترتیب نشان می‌دهد که در گفتمان حماسی، بازنمایی منفی دیگری اغلب مقدمه اعمال قدرت است، نه پیامدی که پس از پیروزی شکل گیرد.

این راهبرد در برخی موارد از سطح فردی فراتر می‌رود و به ساختن تصویری کلیشه‌ای از یک گروه قومی یا اجتماعی می‌انجامد. نمونه چنین گسترشی را می‌توان در رجز گرشاسب خطاب به بهو در گرشاسب‌نامه مشاهده کرد:

نباشد دل هندو از حيله پاک

نه نیز از سیه‌رویی آیدش باک

ز کزران ره راست هرگز نخواست

نه کس دم روباه دیدست راست

(9)

در این بخش، گوینده از رفتار یک فرد مشخص عبور می‌کند و ویژگی‌هایی منفی را به مجموعه‌ای قومی نسبت می‌دهد. استفاده

از تعمیم‌هایی مانند «دل هندو» و نسبت‌دادن صفاتی همچون حيله‌گری و ناراستی، دشمن را نه به سبب کنش خاص خود، بلکه به دلیل تعلق به یک گروه از پیش تعریف‌شده بی‌اعتبار می‌کند. از دیدگاه تحلیل گفتمان، این وضعیت نمونه‌ای از تعمیم ایدئولوژیک است؛ یعنی ویژگی‌های منفی یک فرد یا گروه کوچک به کل یک مقوله نسبت داده می‌شود تا مرزبندی میان «ما» و «دیگری» قطعی‌تر گردد.

پیامد چنین بازنمایی‌ای آن است که خشونت دیگر تنها متوجه یک رقیب نظامی نیست، بلکه به صورت ضمنی علیه هر کسی که در آن طبقه‌بندی قرار می‌گیرد، قابل توجیه می‌شود. به همین دلیل، این نوع مشروعیت‌بخشی از سطح فردی خطرناک‌تر است؛ زیرا دشمن را نه به عنوان یک کنشگر خاص، بلکه به عنوان عضوی از گروهی ذاتاً منفی معرفی می‌کند.

باین حال، این کارکرد گفتمانی تنها به پهلوانان مرد محدود نمی‌شود و در گفتار شخصیت‌های زن نیز حضور دارد. در بانوگشسب‌نامه، بانو پیش از ورود به تهدید و مقابله، از همان الگوی لقب‌دهی استفاده می‌کند:

به آواز گفتش که ای بدنژاد

که باشی که این گفته آری به یاد

چنان برکشم من زبانت از دهن

که دیگر نگویی بدین سان سخن

به خنجر جدا سازم از تن سرت

بکوبم به گرز گران پیکرت

(11)

کاربرد تعبیر «بدنژاد» از سوی بانوگشسب نشان می‌دهد که مشروعیت‌بخشی اخلاقی به خشونت، بخشی از منطق عمومی گفتمان پهلوانی است و به جنسیت گوینده وابسته نیست. بانو نیز همانند پهلوانان مرد، پیش از آنکه وارد مرحله تهدید یا نمایش قدرت شود، مخاطب را در جایگاه شخصیتی فاقد ارزش مطلوب

قرار می‌دهد. بدین ترتیب، مقابله بعدی نه واکنشی شخصی، بلکه کنشی موجه در برابر فردی بازنمایی می‌شود که پیشاپیش از دایره اخلاق پهلوانی خارج شده است.

برآیند این نمونه‌ها نشان می‌دهد که رجز در متون حماسی فارسی، افزون بر ایجاد هراس و نمایش توانایی رزمی، در سطحی ایدئولوژیک نیز عمل می‌کند. پهلوان پیش از آنکه دشمن را شکست دهد، او را در زبان شکست می‌دهد؛ یعنی با نام‌گذاری، داوری اخلاقی و بازتعریف هویت او، زمینه پذیرش شکست یا نابودی وی را فراهم می‌آورد. از این منظر، رجز یکی از ابزارهای مهم تولید معنا در گفتمان حماسی است؛ زیرا قدرت نظامی را با نظامی از ارزش‌ها پیوند می‌دهد و خشونت را در قالب دفاع از نظم اخلاقی و مقابله با شر بازنمایی می‌کند.

ج) مدیریت روایی

سومین کارکرد اقناعی رجز به تلاش گوینده برای تنظیم زمان، جهت یا تفسیر کنش روایی از طریق گفتار مربوط می‌شود. در این سطح، رجز الزاماً به تشدید تقابل نمی‌انجامد، بلکه می‌تواند آغاز نبرد را به تأخیر اندازد، حریف را به عقب‌نشینی ترغیب کند یا معنای یک کنش را برای مخاطب بازتعریف نماید. از این منظر، رجز در کنار کارکرد تعاملی خود، در سازمان‌دهی فرایند روایت نیز نقش پیدا می‌کند. نمونه نخست در برزنامه، رجز رستم خطاب به برزو است:

به نزدیک مادر یکی باز گرد

زمانی ابا او هم‌آواز گرد

بر آسای و بنشین و چیزی بخور

از آن پس چو از چرخ برگشت خور

ببند از پی کینه جستن میان

ببینم تا بر که گردد زمان

به مادر همان کرده‌ات باز گوی

ز کینه همانا بیچدلت روی

مگر مادرت روشنایی دهد

تو را با خودت آشنایی دهد

(11)

رستم در اینجا، برخلاف الگوی معمول رجزهای جنگی، حریف را مستقیماً به رویارویی فرامی‌خواند، بلکه او را به بازگشت نزد مادر و استراحت دعوت می‌کند. در نتیجه، گفتار او به‌جای تسریع کنش خشونت‌آمیز، زمان نبرد را به تعویق می‌اندازد و امکان کنشی دیگر را فراهم می‌سازد. با توجه به اینکه روایت، این گفتار را در بافتی حيله‌آمیز قرار می‌دهد، سخن رستم را می‌توان تلاشی برای کنترل موقت موقعیت و تغییر مسیر کنش دانست.

در کوش‌نامه، این راهبرد صورت متفاوتی دارد. کوش در خطاب به قباد می‌گوید:

برآسود باید مرا روز چند

که خسته سپاه است و اسبان نژد

چو از خستگی نیک گردد سپاه

نتابم، بیایم سوی رزمگاه

(10)

کوش در اینجا از حيله‌ای آشکار استفاده نمی‌کند، بلکه تأخیر در نبرد را با استدلالی ظاهراً نظامی توجیه می‌کند. اشاره به خستگی سپاه و اسبان، درخواست او را در قالب تصمیمی تدبیرآمیز و متناسب با ضرورت‌های جنگ عرضه می‌کند. بدین ترتیب، گوینده می‌کوشد معنای «درنگ» را از ترس و ناتوانی به تدبیر نظامی تغییر دهد. باین‌حال، روایت بلافاصله این بازنمایی را نقض می‌کند:

ز پیغام او خیره‌تر شد قباد

چنین گفت کآن بدرگ بدنژاد

بترسید و جوید همی ز آن درنگ

مگر جان رهاند ز کام نهنگ

(10)

میان توجیه ارائه شده از سوی شخصیت و ارزیابی روایتگر فاصله‌ای معنادار شکل می‌گیرد. گفتار کوش در سطح تعامل می‌تواند تلاشی برای اقناع حریف باشد، اما اطلاعات روایتگر، انگیزه واقعی او را برای خواننده آشکار می‌کند. از این حیث، مدیریت موقعیت در رجز حماسی همیشه با موفقیت همراه نیست و میزان اثرگذاری آن به جایگاه گوینده، مخاطب و اطلاعاتی که روایت در اختیار خواننده قرار می‌دهد، وابسته است.

در سام‌نامه نیز ارقم دیو با استفاده از همین ظرفیت، می‌کوشد موقعیت نبرد را تغییر دهد:

یکی پند نیکو ز من بر نبوش

به جان و تن خویشتن‌دار گوش

عنان را بگردان از این کوهسار

مشو غره بر نام سام سوار

ببخشای بر بازوی خویشتن

مکن سینه کرکسان را کفن

(9)

هدف گفتار، ایجاد وقفه‌ای در روند تقابل و ترغیب سام به عقب‌نشینی است. ارقم، ضمن هشدار نسبت به خطر، حتی اتکای سام به نام و شهرت پهلوانی خود را زیر سؤال می‌برد و از این طریق می‌کوشد ادراک او از موقعیت را تغییر دهد. باین‌حال، رفتار بعدی ارقم و توسل او به افسون و نیرنگ نشان می‌دهد که این گفتار به تغییر پایدار مسیر نبرد منجر نمی‌شود. بنابراین، این نمونه را می‌توان مدیریت موقت موقعیت از طریق ایجاد تردید و تعلیق دانست.

نمونه متفاوت‌تر در گرشاسپ‌نامه، در پاسخ بیکاو به تیو دیده می‌شود. تیو با ستایش قدرت و شهرت بیکاو، او را به نبرد فرامی‌خواند؛ اما بیکاو، برخلاف انتظار پهلوانی، ترس خود را آشکار می‌کند:

بدو گفت تیو این هنر کار تست

ترا شاید این نام و این رزم جست
به هندوستان نیست همتای تو
نگیرد به مردی کسی جای تو
بخندید بیکاو گفت این مباد
کز آغالش تو دهم سر به باد
ز پیکار بد دل هراسان بود
به نظاره بر جنگ آسان بود

ز بهر تو جان من این بیش نیست

کس اندر جهان دشمن خویش نیست

شدن سوی جنگ کسی کز تو بیش

بود مرگ را باز رفتن ز پیش

نگه داشتن سر گه نام و لاف

از آن به که دادن به باد از گراف

چون دشمن کشم نام و کام آیدم

چو سر خیره بدهم چه نام آیدم

(9)

اهمیت این نمونه در آن است که بیکاو برای توجیه امتناع از نبرد، برخلاف کوش، انگیزه خود را پنهان نمی‌کند. او «ترس» را می‌پذیرد، اما هم‌زمان معیار ارزش‌گذاری کنش پهلوانی را تغییر می‌دهد: حفظ جان را بر حفظ نام و شهرت مقدم می‌شمارد. در منطق مسلط حماسه، چنین انتخابی معمولاً با ارزش‌هایی چون بزدلی و گریز از میدان سنجیده می‌شود؛ بیکاو، باین‌حال، می‌کوشد همین انتخاب را در قالب تصمیمی عقلانی و مبتنی بر حفظ جان بازتعریف کند. بنابراین، گفتار او نه برای تغییر شرایط بیرونی نبرد، بلکه برای تغییر معنای کنش خویش به کار می‌رود.

این نمونه نشان می‌دهد مدیریت موقعیت در رجز الزاماً به پنهان‌کاری یا فریب محدود نیست. گوینده می‌تواند با تغییر معیار داوری، کنشی را که در چارچوب ارزشی حاکم منفی تلقی می‌شود، به صورتی دیگر معناگذاری کند. در مورد بیکاو، مسئله تنها امتناع

از نبرد نیست؛ او می‌کوشد رابطه میان «ترس»، «حفظ جان»، «نام» و «شجاعت» را از نو صورت‌بندی کند. از این رو، گفتار او در سطحی فراتر از درخواست برای تعویق نبرد عمل می‌کند و به مذاکره بر سر معنای رفتار پهلوانی می‌انجامد. بررسی این نمونه‌ها نشان می‌دهد مدیریت موقعیت در رجزهای مورد مطالعه صورت واحدی ندارد. این راهبرد گاه با حيله و به تعویق انداختن رویارویی ظاهر می‌شود، چنان‌که در گفتار رستم دیده می‌شود؛ گاه در قالب توجیه نظامی تأخیر، مانند سخن کوش؛ گاه با ایجاد تردید و پیشنهاد عقب‌نشینی، مانند گفتار ارقم؛ و گاه با بازتعریف ارزش‌ها و معنای کنش، چنان‌که در سخن بیکاو دیده می‌شود. وجه مشترک این صورت‌های گوناگون آن است که گوینده می‌کوشد از طریق زبان، رابطه میان خود، حریف و موقعیت نبرد را تغییر دهد.

از این منظر، رجز در سطح مدیریت موقعیت، صرفاً گفتاری برای نمایش قدرت یا تهدید حریف نیست، بلکه می‌تواند به ابزاری برای تنظیم کنش، کنترل ادراک مخاطب و مذاکره بر سر معنای موقعیت تبدیل شود. در عین حال، واکنش روایتگر در نمونه‌هایی مانند کوش و بیکاو نشان می‌دهد که معنای نهایی این گفتار الزاماً در اختیار گوینده باقی نمی‌ماند؛ روایت می‌تواند با افشای انگیزه پنهان یا قراردادن سخن شخصیت در چارچوبی انتقادی، اعتبار بازنمایی او را محدود کند. از این رو، کارکرد اقناعی رجز باید هم در سطح رابطه گوینده و مخاطب و هم در سطح رابطه گفتار شخصیت با روایت کلی اثر بررسی شود.

پیوند سه محور در یک چارچوب تحلیلی واحد

تحلیل رجز حماسی مستلزم درک هم‌افزایی سه محور «بازنمایی نامتقارن خودی و دیگری»، «رابطه قدرت» و «کارکرد اقناعی» است. این مؤلفه‌ها نه به صورت مستقل، بلکه در تعاملی پویا راهبرد نهایی گفتار را شکل می‌دهند. مطالعه موردی نمونه‌هایی چون رجز آبتین در کوش‌نامه نشان می‌دهد که چگونه گوینده در موقعیت عینی فرودست، با تلفیق مشروعیت اخلاقی و تهدید، بازنمایی خود

را بازتعریف می‌کند؛ در مقابل، امتناع بیکاو در گرشاسپ‌نامه نشان‌دهنده کارکردی متفاوت است که هدف آن به جای تحمیل سلطه، به چالش کشیدن معیارهای رایج پهلوانی و مدیریت کنش است. مفهوم «مربع ایدئولوژیک» ون‌دایک، اگرچه برای تبیین قطب‌بندی مثبت و منفی خودی و دیگری ابزاری کارآمد است، اما برای تحلیل تمام پیچیدگی‌های استراتژیک رجز کافی نیست. این مدل، جهت‌گیری ارزشی بازنمایی را روشن می‌کند، اما تبیین نمی‌کند که چرا گوینده در موقعیت‌های گوناگون به راهبردهای متفاوتی مانند تهدید، استدلال، حيله یا امتناع روی می‌آورد. برای رفع این نقیصه تحلیلی، باید «مدل زمینه» را به کار گرفت. رابطه قدرت، هدف کنش ارتباطی و ارزیابی گوینده از وضعیت نبرد، عوامل تعیین‌کننده‌ای هستند که نحوه صورت‌بندی اضلاع مربع ایدئولوژیک را جهت می‌دهند. در این چارچوب، کارکرد اقناعی، برآیند عملی تعامل میان «مربع ایدئولوژیک» و «مدل زمینه» است. رجز حماسی صرفاً مجموعه‌ای از گزاره‌های خودستایانه یا تهدیدآمیز نیست، بلکه یک گفتار تقابلی چندلایه است که به طور هم‌زمان دیگری را جایابی کرده، توازن قدرت را بازتفسیر می‌کند و کنش مخاطب را مدیریت می‌نماید. تفاوت میان رجزهای بررسی‌شده نه در اصل وجود این سازوکارها، بلکه در نحوه ترکیب و اولویت‌بندی آن‌ها بر اساس مقتضیات موقعیتی است.

نتیجه‌گیری

تحلیل رجزهای پنج منظومه حماسی پشاهانامه‌ای نشان داد که بازنمایی «خودی» و «دیگری» در این گفتار بر الگویی نامتقارن استوار است. پهلوان در بازنمایی خویش غالباً به کارنامه، نسب، توانایی یا رخدادهای مشخص روایی استناد می‌کند، درحالی‌که بازنمایی حریف بیشتر از طریق برچسب‌گذاری، تعمیم و نسبت‌دادن ویژگی‌های منفی شکل می‌گیرد. از این منظر، رجز نه تنها عرصه نمایش قدرت فردی، بلکه یکی از سازوکارهای تولید و تثبیت مرز میان خودی و دیگری در گفتمان حماسی است. این

الگو با منطق مربع ایدئولوژیک و ندادیک همخوانی دارد، هرچند غیاب یا ضعف برخی اضلاع آن، به‌ویژه در بازنمایی کاستی‌های خودی، نشان می‌دهد که الگوی ایدئولوژیک در رجز با اقتضائات ژانری حماسه تعدیل می‌شود. تحلیل رابطه قدرت نیز نشان داد که جایگاه عینی طرفین الزاماً به همان صورت در گفتار بازتاب نمی‌یابد. گوینده‌ای که از نظر نظامی یا موقعیت اجتماعی در موضع فرودست قرار دارد، می‌تواند با توسل به مشروعیت دینی و اخلاقی، بازآرایی معیار قدرت، خویشتنداری یا پنهان کردن هویت، نسبت موجود میان خود و حریف را در سطح گفتمان تغییر دهد. از این رو، قدرت در رجز صرفاً حاصل برتری جسمانی یا نظامی نیست، بلکه می‌تواند در فرایند گفت‌وگو و از طریق بازتعریف موقعیت تولید شود. این یافته، ضرورت پیوند دادن مربع ایدئولوژیک با مدل زمینه را نشان می‌دهد؛ زیرا الگوی نخست جهت‌گیری ارزشی بازنمایی را آشکار می‌کند، درحالی که مدل زمینه امکان توضیح تفاوت راهبردهای گویندگان در موقعیت‌های ارتباطی متفاوت را فراهم می‌آورد.

در سطح کارکرد اقتناعی نیز بررسی نمونه‌ها نشان داد رجز را نمی‌توان به ارباب حریف فروکاست. ارباب با تثبیت ذهنی شکست و بی‌اعتبارکردن توان فردی یا جمعی دشمن عمل می‌کند؛ مشروعیت‌بخشی اخلاقی با بازتعریف حریف و تقابل، زمینه ارزشی لازم برای خشونت را فراهم می‌سازد؛ و مدیریت روایی با تعویق نبرد، ایجاد تردید، پیشنهاد عقب‌نشینی یا بازتعریف معنای

studies of epic boasting have often concentrated on rhetorical devices, self-praise, humiliation of the adversary, characterization, and the dramatic intensification of battle scenes, such approaches do not fully explain why particular linguistic and rhetorical choices become persuasive in specific combat situations or how ideological values and power relations are

کنش، در مسیر و تفسیر رخدادها مداخله می‌کند. نمونه‌هایی مانند گفتار رستم، کوش، ارقم و بیکاو نشان می‌دهند که زبان رجز حتی در موقعیت جنگی می‌تواند برای کنترل زمان و جهت کنش، نه صرفاً تشدید آن، به کار رود. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد رجز پهلوانی را باید گفتاری تقابلی، موقعیت‌مند و چندکارکردی دانست که در آن بازنمایی خودی و دیگری، رابطه قدرت و هدف اقتناعی به‌طور هم‌زمان عمل می‌کنند. در این چارچوب، رجز صرفاً پیش‌درآمد لفظی نبرد نیست، بلکه بخشی از سازوکار تولید معنا در حماسه پشاهنامه‌ای است؛ گفتاری که از طریق آن پهلوان جایگاه خود را تثبیت، حریف را تعریف، رابطه قدرت را بازتنظیم و مسیر کنش را تحت تأثیر قرار می‌دهد. تفاوت میان منظومه‌های بررسی‌شده نیز بیش از آنکه در اصل این سازوکارها باشد، در شیوه ترکیب و اولویت‌یافتن آن‌هاست. باین‌حال، نتایج حاضر به پیکره پنج منظومه بررسی‌شده محدود است و تعمیم آن به دیگر متون حماسی نیازمند بررسی پیکره‌های گسترده‌تر است. مقایسه این الگو با رجزهای شاهنامه فردوسی و نیز سنجش آن با گفتارهای تقابلی در دیگر گونه‌های ادبی می‌تواند در پژوهش‌های بعدی، میزان پایداری یا تحول این سازوکارهای گفتمانی را روشن‌تر سازد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

Heroic boasting, or *rajaz-khwani*, constitutes one of the most distinctive forms of confrontational discourse in Persian epic literature, particularly in post-*Shahnameh* narratives in which warriors define themselves, challenge their opponents, and interpret the meaning of combat before or during direct confrontation. Although previous

reproduced through this form of speech. A discourse-oriented analysis therefore requires attention not only to the formal characteristics of boasting but also to the ideological, cognitive, and situational mechanisms through which heroic speech acquires force. The socio-cognitive approach of Teun A. van Dijk provides an appropriate framework for such an analysis because it connects discourse structures with ideological polarization, social cognition, and contextual interpretation. Within this framework, the ideological square explains how discourse tends to emphasize positive information about the in-group and negative information about the out-group while downplaying negative information about the in-group and positive information about the out-group (5, 6). Previous Persian-language studies have demonstrated the applicability of this model to literary, religious, political, and confrontational discourses. Analyses of the story of Rostam and Shaghad, modern Persian poetry, the dialogue between Moses and Pharaoh, family-court discourse, and Sermon 108 of *Nahj al-Balagha* have all shown that ideological polarization may be realized through lexical selection, evaluative description, foregrounding, backgrounding, stereotyping, and the differential distribution of positive and negative attributes (1-4, 8). The present study extends this line of inquiry to heroic boasting in five post-*Shahnameh* epics—*Garhasp-Nama*, *Banu Goshasp-Nama*, *Borzu-Nama*, *Sam-Nama*, and *Kush-Nama*—and investigates how Self and Other

are asymmetrically represented, how objective and discursive power interact, and how boasting performs persuasive functions beyond simple intimidation.

The theoretical framework combines van Dijk's ideological square with the concept of the context model in order to examine both the evaluative direction of representation and the situational conditions under which specific discourse strategies are selected. The ideological square is especially useful for identifying the polarization of "Self" and "Other," yet in heroic discourse these categories are not necessarily equivalent to fixed social collectivities. They may be constructed at the level of two individual warriors, two lineages, two armies, two ethnic categories, or two competing moral orders. Accordingly, heroic self-praise and denigration of an opponent may function as more than isolated rhetorical devices: together they may redefine the evaluative boundary between legitimate and illegitimate forms of heroism. Studies based on van Dijk's framework have shown that such polarization is not mechanically realized through all four dimensions of the ideological square with equal intensity; rather, different dimensions may be selectively activated according to communicative purpose and discursive position (4, 7). The context model complements this perspective by treating communicative context not as a purely external or objective set of circumstances, but as a mental representation of the situation as

interpreted by discourse participants. This representation may include the identities and roles of speaker and addressee, their power relations, communicative goals, the stage of confrontation, the presence of third-party audiences, and the anticipated consequences of speaking (6, 12). In heroic boasting, therefore, the same linguistic strategy may acquire different meanings in different situations. Reference to ancestry may function as simple identity presentation in one scene but as a strategy for restoring threatened prestige in another. A direct threat may function as a challenge when addressed to an equal opponent, but as the final consolidation of dominance when addressed to a defeated adversary. The integration of the ideological square and the context model makes it possible to distinguish between the form of representation and the situational logic that motivates it, thereby providing a more precise explanation of how heroic boasting becomes persuasive and how it participates in the discursive production of power.

The study employed a fundamental, descriptive-analytical design based on van Dijk's socio-cognitive approach. The research corpus consisted of selected instances of heroic boasting from the five post-*Shahnameh* epics named above, with each independent boast or speech segment occurring in a situation of heroic confrontation treated as a unit of analysis. The textual evidence was examined in three successive stages. First, the representation of Self and Other was

analyzed according to the four dimensions of the ideological square: emphasis on positive characteristics of the Self, emphasis on negative characteristics of the Other, attenuation of negative characteristics of the Self, and attenuation of positive characteristics of the Other. Representational evidence was further classified into two broad groups: referential-narrative evidence, including ancestry, heroic record, previous victories, and concrete actions; and evaluative-imagistic evidence, including epithets, adjectives, similes, metaphors, analogies, exaggeration, and categorical labeling. Second, these representational strategies were interpreted in relation to the context model, particularly the identity and status of speaker and addressee, the objective balance of power, the stage of battle, the communicative goal, and the speaker's interpretation of the situation. Third, the dominant persuasive function of each boast was identified under three categories: intimidation, moral legitimation, and narrative management. Where multiple functions coexisted, the dominant one was determined on the basis of the density of relevant discourse evidence and the role of the speech within the surrounding narrative. The primary epic sources included *Garshasp-Nama* (9), *Borzu-Nama* (11), and *Kush-Nama* (10), while the theoretical interpretation of ideological and contextual mechanisms was grounded exclusively in the approved works on van Dijk's discourse framework and its Persian applications.

The findings concerning asymmetrical representation show that Self and Other are not constructed through equivalent evidential procedures. The Self is frequently legitimized through relatively concrete intranarrative evidence, including ancestry, martial reputation, past achievements, physical capacity, and direct reference to previous victories. In *Garshasp-Nama*, for example, Garshasp supports his self-presentation by referring to specific acts of combat and by invoking a demonstrable heroic record rather than relying exclusively on abstract claims of superiority (9). By contrast, the Other is often represented through evaluative labels, figurative dehumanization, ethnic generalization, or stereotypical attribution. In some episodes, an opponent is described not on the basis of a particular action but through generalized negative characteristics assigned to the identity category to which that opponent is said to belong. This produces a marked asymmetry: the Self is legitimized by reference to narrative evidence, whereas the Other is delegitimized through categorical judgment. Such a pattern is compatible with the ideological square, especially the foregrounding of positive Self-representation and negative Other-representation (1, 13). At the same time, the two attenuative dimensions of the square are much less visible. Negative characteristics of the Self are often not explicitly minimized through direct rebuttal or justification; instead, they are omitted from the representational field altogether. An important

exception occurs when a character openly acknowledges fear or reluctance to fight and subsequently reframes that apparent weakness in rational or ethical terms. This suggests that the ideological square is realized in heroic boasting in an uneven rather than perfectly symmetrical form. The most active dimensions are the assertion of Self-superiority and the degradation of the adversary, while the suppression of Self-weakness often operates through silence or non-selection rather than overt denial. The findings thus indicate that heroic boasting does not merely report attributes of two combatants; it linguistically restructures their relative value and contributes to the reorganization of symbolic power within the encounter.

The analysis of power relations and persuasive function further demonstrates that objective power and discursive power do not necessarily coincide. A warrior may occupy a politically, militarily, or physically subordinate position yet construct a powerful discursive stance by drawing on alternative sources of legitimacy. In *Kush-Nama*, for example, a subordinate character counters political and military weakness by invoking divine justice and projecting a future reversal of fortune, thereby shifting the basis of authority from immediate force to moral and religious legitimacy (10). In *Borzu-Nama*, age is introduced as a potential sign of weakness, yet an older warrior reinterprets old age as a source of experience and superior

competence, thus transforming the semantic value of the very attribute through which the opponent attempts to establish dominance (11). Elsewhere, a heroic figure refuses to participate in competitive boasting and thereby converts verbal restraint itself into a sign of superiority, while concealed identity may temporarily suspend the power asymmetry that would otherwise arise from established heroic reputation. These examples confirm the relevance of the context model: power in heroic discourse is not simply transferred from the external situation into language but is cognitively interpreted and discursively renegotiated (3, 6). The persuasive functions of boasting likewise extend beyond intimidation. Intimidation operates by representing the opponent's defeat as inevitable or already accomplished, sometimes expanding the threat from an individual adversary to an entire army (9, 11). Moral legitimation operates by negatively categorizing the opponent before violence occurs, thereby presenting aggression as ethically justified rather than merely strategic; epithets associated with corruption, demonic identity, ignoble lineage, or treachery are especially important in this process (10). Narrative management, by contrast, may delay confrontation, encourage withdrawal, introduce doubt, justify postponement, or redefine the meaning of a potentially dishonorable act. Thus, heroic boasting can regulate not only the perception of combat but

also its timing, direction, and interpretive frame.

Overall, the study demonstrates that heroic boasting in post-*Shahnameh* epic literature should be understood as a situated, confrontational, and multifunctional discourse rather than as a merely ornamental display of verbal aggression. Its ideological organization is characterized by an asymmetrical distribution of representational resources: the Self is commonly supported through lineage, action, heroic record, and concrete narrative evidence, whereas the Other is more frequently discredited through labeling, generalization, stereotyping, and figurative degradation. At the same time, the relation between actual power and represented power remains flexible because speakers can reinterpret weakness, invoke alternative sources of legitimacy, suspend recognized hierarchies, or redefine the evaluative meaning of a situation. The three principal persuasive functions identified in the corpus—intimidation, moral legitimation, and narrative management—show that boasting is capable of influencing not only the opponent's psychological disposition but also the ethical interpretation and narrative direction of conflict. Intimidation seeks to impose an image of inevitable defeat; moral legitimation positions the adversary as an ethically disqualified Other and thereby frames violence as justified; narrative management intervenes in the timing, direction, and meaning of action by postponing battle, encouraging retreat,

creating hesitation, or reinterpreting conduct. The combined use of the ideological square and the context model therefore provides a more comprehensive framework than either concept alone. The ideological square explains the evaluative asymmetry through which Self and Other are constructed, while the context model clarifies why particular representational strategies become appropriate or effective in particular communicative situations. Heroic boasting, accordingly, emerges as an important mechanism in the production of meaning in post-*Shahnameh* epic discourse: through it, warriors establish identity, define adversaries, renegotiate power, guide action, and reinforce or contest the values of heroic culture. The findings are limited to the five epics examined, and broader comparative investigation of *Shahnameh* itself and other confrontational literary genres would be necessary to determine the wider stability, variation, and historical development of these discursive mechanisms.

References

1. Hamed-Shirvan Z, Zarghani SM. Analysis of the Story of Rostam and Shaghad Based on Van Dijk's Ideological Square. *Kavoshnameh: Journal of Persian Language and Literature*. 2014;15(28):99-1228.
2. Mirahmadi H, Tajalli Ardakani A. Discourse Analysis of Descriptions of Nature and Social Conditions in the Poetry of Mehdi Akhavan-Sales Based on Van Dijk's Approach. *Quarterly Journal of Literary Research*. 2017;14(57):29-62.
3. Hallajzadeh Bonab H, Khalifehloo SF, Aghagolzadeh F. Description and Analysis of Ideological Structures in Family Court Discourse among Women Seeking Divorce Based on Van

- Dijk's (2006) Approach: A Forensic Linguistics Perspective. *Language Research*. 2018;10(28):31-58.
4. Najafi Ivaki A, Mahmoudi F, Sayadinejad R. Critical Discourse Analysis of Sermon 108 of Nahj al-Balagha Based on Van Dijk's Ideological Square. *Ketab-e Qayyem*. 2023;13(29):221-40.
5. van Dijk TA. *Text and Discourse Analysis*. 1st ed. Abadan: Porsesh; 2015.
6. van Dijk TA. *Studies in Discourse Analysis: From Text Grammar to Critical Discourse Analysis*. Tehran: Center for Media Studies and Research; 2006.
7. Yousefi M-T, Hashemian L. Discourse Analysis of Politics and Society in the Ghazals of Houshang Ebtehaj Based on Van Dijk's Theory. *Quarterly Journal of Literary Research*. 2022;19(76):145-74.
8. Pashazanous A, Rahimi M. Analysis of the Dialogue between Prophet Moses and Pharaoh in Light of Van Dijk's Ideological Square. *Linguistic Research in the Qur'an*. 2019;8(2):21-36.
9. Asadi Tusi AiA. *Garshasp-Nama*. Tehran: Boroukhim Bookstore; 1975.
10. Ibn Abi al-Khayr I. *Kush-Nama*. Tehran: Elmi; 1998.
11. Ata ibn Yq. *The Epic of Borzu-Nama: A Critical Edition of the Story of Borzu*. Hamadan: Bu-Ali Sina University; 2005.
12. van Dijk TA. *Studies in Discourse Analysis: From Text Grammar to Critical Discourse Analysis*. 3rd ed. Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidance; 2010.
13. van Dijk TA. *Text and Discourse Analysis: An Interdisciplinary Introduction*. Tehran: Porsesh; 2015.